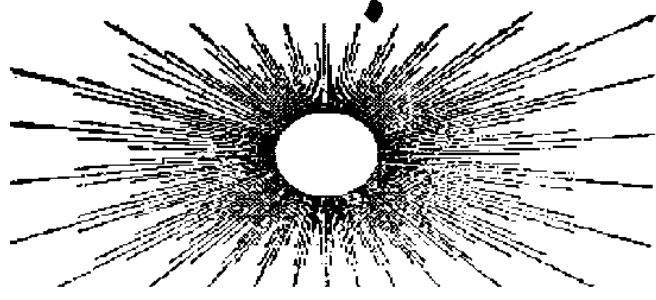




خدا با ما است



خواهران و دختران ما



## در سپر امون این دفتر

در سال ۱۳۱۲ که مهنامه پیمان آغاز یافت از همان شماره نخست دری در آن زیر عنوان «مادران و خواهران ما» گشاده میبود که از بانوان سخن میراند. سپس نیز گفتارهای بسیاری در همان باره چه در پیمان و چه در دیگر جاها نوشته گردید. میباید گفت: یکرشته از ارجدارترین سخنان ما در زمینه بانوان میبوده.

ولی چون آن گفته ها و گفتارها پراکنده بوده بارها گفته میشد که در کتابی گرد آورده شود. از جمله پارسال زمستان که آقای محمد کریم فرهنگ در شیراز میبود با آقای ابراهیم آگاه و دیگران، با بودن بانوانی نشست داشته اند و در آنجا بانوان درخواست کتابی کرده اند. آقای فرهنگ بما نوشت و پولی نیز که خود او با آقایان آگاه نبوی، برای کمک بچنان کتابی داده بودند بما فرستاد.

از آنسو در سالهای اخیر بسیاری از بانوان بافهم و دانش براه ما گرویده اند و چه در تهران و چه در دیگر جاها بکوششهایی میپردازند. گاهی نامه هایی از این بانوان میرسد که مایه خشنودی بسیار میگردد. پیداست که جنبش در میانه بانوان نیز پدید آمده. در آبادان نشستهای بانوان آغاز گردیده است و در دیگر شهرها نیز آغاز خواهد گردید.

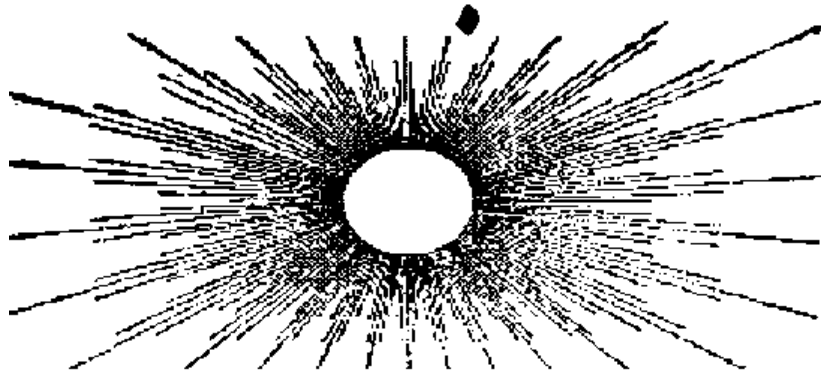
گذشته از آنکه پارسال که وحشیگریهای تبریز و مراغه رخداد، گزند آنها بانوان هم رسید. دختر شانزده ساله آقای ضیاء مقدم و همچنین همسر ایشان از مردان وحشی پست نهاد مراغه گزند و آزار بسیار دیدند.

اینها همه ما را وا میداشت که بداستان بانوان پروای بیشتر کنیم و کتابی (بلکه کتابهایی) در آن باره نوشته بچاپ رسانیم. در نتیجه آنها بنوشتن و چاپ کردن این کتاب پرداخته شد که اینک به «بانوان پاکدین» ارمغان میگردد.

چیزی را که میباید در اینجا یادآوری کنیم آنست که در سال ۱۳۱۲ که پیمان آغاز یافت، هنوز زنها در چادر میبودند و هواداران روگیری نیرو میداشتند. با اینحال پیمان سخن خود را پنهان نداشته، در بیهوده بودن چادر و روبند و زیانداشتن آنها گفتارها نوشت. سپس در سال ۱۳۱۵ که دولت چادر و پیچه را برانداخت این بار داستان وارونه گردید. باینمعنی که زنان بتندروی برخاستند و در خودنمایی و آراستگی و یا در آمیزش با مردان اندازه نشناختند. در این هنگام نیز پیمان گفتارهایی در نکوهش این تندروها نوشت. اینرا مینویسیم تا دانسته شود که همیشه آزادی سخن خود را نگهداشته باکی از حال و زمان نداشته ایم.

دفتر پرچم

خدا با ما است



خواهران و دختران ما

نوشته  
احمد کسروی

۱۳۲۳

۱۳۲۴

چاپ اول

چاپ دوم

تهران - چاپخانه پیمان

# بنام پاک آفرنده جهان

تاکنون درباره زنان که «خواهران و دختران» مایند سخنان بسیار نوشته‌ایم. و چون آنها پراکنده بود اینک در این دفتر همه گفته‌ها و گفتنی‌های خود را می‌نویسیم:

کسروی

## گفتار یکم

### درباره رو گرفتن

☆☆☆

#### ۱- گفتگویی که چهل سالست هست و هنوز پایان نپذیرفته.

یکی از سخنانیکه از سی و چند سال پیش در ایران (و همچنین در جاهایی دیگر) پیدا شده و هنوز پایان نپذیرفته گفتگو از رو گرفتن زن‌هاست.

همه می‌دانیم که زنهای شهرنشین مسلمان، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، تا چند سال پیش رو می‌گرفتند و خود را از مردان بیگانه (یا بگفته خودشان: نامحرم) پوشیده می‌داشتند. باین معنی که چون می‌خواستند از خانه بیرون آیند و یا بنزد مرد بیگانه‌ای روند سر تا پای خود را با چادری سیاه یا با رنگ دیگر می‌پوشانیدند و روبندی یا پیچه‌ای برو انداخته روی خود را با آن می‌نهفتند.

در ایران تا بیست و سی سال پیش یک گونه جورابه‌های بسیار بلند هم رواج می‌داشت که از پارچه می‌دوختند و آن را «چاقچور» می‌نامیدند.

این عادت بوده که قرنهای دراز در این کشور رواج می‌داشت. چه مردان و چه خود زنان باین عادت چندان ارج گزاردندی و دل‌بستگی نشان دادندی که اگر زنی اندک سستی در رو گرفتن و تن خود پوشانیدن نشان دادی او را بزبانها انداختندی و «نانجیب و بیحیا» شناختندی. بارها دو همسایه یا دو برادر با هم پیکار کردند بر سر آنکه یکی بزنی آندیگری نگاه کرده و رویش را دیده. دخترها را از نه سالگی برو گرفتن وا داشتندی.

پافشاری ایرانیان در این زمینه تا آنجا می‌بود که چون در ایران جنبش مشروطه برخاست و ملایان و درباریان با آن دشمنی می‌نمودند و ایستادگی نشان می‌دادند، اینان برای آنکه مردم را بتکان آورند و برآغالانند چنین می‌گفتند: «این لامذهبا امروز می‌گویند مشروطه شوید، فردا هم خواهند گفت روهای زن‌ها را باز کنید». این سخن کار خود را می‌کرد و گروهی از مردم تنها بهمین شونند با مشروطه دشمنی می‌نمودند.

در سال یکم یا دوم مشروطه در تبریز میرزا سید حسینخان عدالت که از پیشاهنگان آزادیخواهی بشمار می‌رفت، روزنامه کوچکی با زبان ترکی، بنام «صحبت» می‌نوشت. در یکی از شماره‌های آن گفتاری زیر عنوان «کج قابرقا» (دنده کج) نوشته بشوخیهایی پرداخته بود که خدا زن را (حوا را) از دنده کج آدم آفریده، و در میان سخن فهمانده بود که ما نیز باید بزندهای خود ارج گزاریم و آنها را در زندگانی همراه گردانیده بانجمنا و نشستها بیاوریم. از همین چند جمله آشوبی برپا گردید. مردم بازار را بستند و بهایهوی برخاستند. انجمن ایالتی ناچار شد سید حسین خان را از تبریز بیرون گرداند. این بود اندازه رمیدگی مردم از شنیدن نام آزادی و روبازی زنان.

با اینحال از همان سالهای نخست مشروطه این گفتگو در میان می‌بود. مشروطه طلبان که بیشترشان نیکخواه این کشور می‌بودند زیان آن چادر و چاقچور را دریافته آرزوی برداشته شدن آن را می‌داشتند. گاهی در روزنامه‌ها در میان سخن جمله‌هایی در آن زمینه می‌گنجانیدند و در بزرها آشکاره گفتگو می‌کردند. چیزیکه هست برخی از آنان دلداده اروپا بوده، بیش از همه، پیروی از زندهای اروپایی را می‌خواستند که می‌باید گفت: جز تندروی نمی‌بود.

سالها گفتگو می‌رفت و کم‌کم گوشها پر می‌شد و رمیدگی مردم کمتر می‌گردید. در آنمیان دبستانهای دخترانه برپا گردید و بسیاری از دختران درس خواندند و اینان خودشان هوادار روبازی گردیدند. در روزنامه‌ها سخنان آشکار نوشته شد و رمیدگی بیکبار از میان رفت. بلکه باید گفت: جنبشی بهمین نام، بویژه در تهران، پدید آمد.

در نتیجه این گفتگوها روگیری از سختی خود کاست. چاقچور از میان رفت. روبند جای خود را به پیچه داد. بسیاری از زنان با داشتن چادر و پیچه روی خود را نپوشانیدند. دیگران پیروی کرده نیمی را پوشانیده نیمی را بگشادند. از هر باره جنبش در پیشرفت می‌بود تا رضاشاه در سال ۱۳۱۵ آخرین گام را برداشته دستور داد از چادر و پیچه جلو گیرند. اگرچه این کار بی‌دردسر نگذشت و ملایان و پیروانشان آخرین ایستادگی خود را نشان دادند و در مشهد آشوبی نیز پدید آمد ولی رضاشاه باک نداشت و آن ایستادگیها را نیز از میان برد.

درباره رضاشاه باید گفت: بسیاری از آرمانهای نیکخواهان ایران را از بنیاد گزاردن بانک ملی، برانداختن کاپیتولاسیون، یکسان گردانیدن رختها، کشیدن راه آهن و مانند اینها - بانجام رسانید و یکی از آنها نیز رو باز شدن زنها بود.

هرچه هست این یک کار بزرگ تاریخی بود که زندهای ایران پس از هزارها سال چادر و روبند را بکنار گزاردند و با روهای باز بکوچه‌ها و خیابان‌ها درآمدند. راستست که این کار با ناستودگیهایی همراه بود، و بسیاری از زنها و دخترها این بار از آنسو تند می‌رفتند و از هر باره پیروی از زندهای اروپا می‌نمودند، با اینحال رویهمرفته پیشآمد ارجدار بزرگی می‌بود که بایستی ارجش شناسند و نگاهش دارند.

ولی چون در ایران یک «سیاست بدخواهانه» در کار است و گروهی از وزیران و دیگران که دسته بزرگ و نیرومندی می‌باشند بآن می‌کوشند که این توده را از هر پیشرفتی باز داشته و در همین حال آشفستگی و آلودگی که گرفتارست پایدار گردانند، اینست پس از برافتادن رضاشاه بیشتر کارهای نیک او را بهم زدند و پس گردانیدند. از جمله این کار را نیز بهم زدند که از یکسو چادر و روبند را آزاد گزاردند و از یکسو با دست ملایان زنها را برو گرفتن و چادر بسر کردن برانگیختند. برای اینکار یکی از مجتهدان را که در زمان رضاشاه، در همان پیشآمد برداشتن چادر و روبند، از

ایران بیرون رانده شده بود، با پذیراییهای نیمه رسمی بایران آوردند و او در این باره کوششهایی کرد. سپس برای ملایان روزنامه‌ای برپا گردانیدند که پیاپی گفتار نویسند و بنام اسلام زنها را بتوی چادر و چاقچور کشانند.

راستست که از این کوششها نتیجه‌ای که گمان می‌رفت بدست نیامد. زیرا یکدسته بانوان بافهم و دلیر ایستادگی نشان دادند. برخی روزنامه‌ها نیز بزبان آمدند. آنچه ما در تهران میبینیم بیش از این نتیجه پیدا نشده که برخی پیره زالهای از جهان برگشته و برخی از زنهای بیسواد و نافهم چادر بسر می‌کنند بی‌آنکه رو گیرند. ولی یک نتیجه بد دیگری پیدا شده و آن اینکه از دو تیرگی و دو رنگی که در میانه پدید آمده هر تیره‌ای بآن یکی ریشخند می‌کند و بد می‌گوید. از آنسو برخی کهنه پرستان - از آخوندها و دیگران - فرصت پیدا کرده زبان بدگویی بزنان درسخوانده و نواندیش باز کرده‌اند. این خود نتیجه بدیست و می‌توان گفت که خواست بدخواهان نیز بیش از همه این بوده است.

بهرحال گفتگو پس از چهل سال هنوز پایان پذیرفته. اینست ما می‌خواهیم در اینجا در این باره آنچه گفتنیست بگوییم و زمینه را نیک روشن گردانیم که جای بهانه برای کسی باز نماند.

☆☆☆

## ۲- رو گرفتن یک شیوه باستان ایرانی بوده.

نخست از تاریخچه رو گرفتن سخن می‌رانم: باید دانست که رو گرفتن یک شیوه باستان ایرانی بوده و تا آنجا که ما آگاه شده‌ایم از زمان هخامنشیان این شیوه در ایران (در شهرها) رواج می‌داشته.

در این باره از کتابهای باستان روم و یونان تکه‌هایی بدست می‌آید و ما اینک یکی از آنها را که روشنتر و رساتر می‌باشد در پایین می‌آوریم.

باشد که خوانندگان نام ثمیستو کلیس را شنیده‌اند. در زمان هخامنشیان که جنگهایی در میانه دولت ایران با آتن و اسپارت و دیگر شهرهای یونان رفت و از جمله خشایارشا پادشاه هخامنشی با دسته‌های سپاه بسیاری از داردانیل گذشته بآتن تاخت و یکرشته جنگهای بزرگی که در تاریخ بنامست رخداد - در آن پیشآمدها سردسته آنتیان، بلکه راهبر همه یونانیان ثمیستو کلیس می‌بود. اینمرد با هوش و اندیشه توانست با جانفشانیها و زیرکیهای خود آتن، بلکه همه یونانرا، در برابر سپاه انبوه ایران نگه دارد و نیکیهایی بهمشهریان خود کرد. ولی چون جنگ پایان پذیرفت و چند سال گذشت یونانیان برخی ایرادها به ثمیستو کلیس گرفتند و او را از آتن بیرون راندند. سپس نیز نام بدخواهی با یونان باو بسته بداوریش خواندند. ثمیستو کلیس بجان خود ترسیده ناچار شد بگریزد و بدربار هخامنشی پناهد، و با آنکه از دشمنان بنام ایران شمرده می‌شد، دربار هخامنشی او را پذیرفته چندان نوازید که داستان پذیرایی از او «ضرب المثل» گردید. پلوتارخ که یکی از تاریخنویسان بنام یونانست داستان گریختن او را از یونان بدینسان مینویسد:

«برای روانه ساختن او نیکو گنیس (میزبانش) تدبیری بدینسان اندیشید که چون مردم آسیا بویژه ایرانیان غیرت زنان را سخت نگه می‌دارند، نه تنها همسران خود بلکه کنیزان زرخرید یا برگزیدگان (همسران ناقانونی) را نیز سخت می‌پایند، و چنان نگاهشان می‌دارند که باید همیشه درون خانه باشند و از در بیرون نیایند و هرگاه که سفر کنند آنانرا در چادرهای در بسته که از هر سوی آنانرا فرا می‌گیرد جا داده بروی گردونه‌ها می‌نشانند. برای ثمیستو کلیس نیز یکچنان

چادر و گردونه‌ای آماده کردند که روانه سفر گردد، و چنین نهادند که اگر کسی در نیمه راه بایشان برخورد کرده پرسش نماید بگویند دختر جوانی را از ایونا برای یکی از بزرگان ایران که بزنی گرفته می‌برند».

اکنون این نوشته پلوتارخ تکه ارجدار است و ما از آن چند چیز می‌فهمیم:

نخست آنکه رو گرفتن زنان یا نهان داشتن آنان خود را، در ایران از باستان زمان بوده. زیرا گذشته از آنکه پلوتارخ یک نویسنده راستگو بوده و سخنانش استوار است، واژه «چادر» و «چادری» که تا امروز در میان ما مانده است و به پوشاک آنچنانی زنها گفته می‌شود دلیل دیگر بر راستی گفته او می‌باشد.

زیرا چادر آن خانه پارچه‌ایست که در سفرها و بیابان نشینی‌ها بکار رود. پس برای چیست که باین پوشاک زنها چادر یا چادری گفته میشود؟.. پیداست که چنانکه پلو تارخ می‌نویسد نخست برای پوشانیدن زنان آنانرا بروی گردونه‌ای (عربه) نشاندند چادر ماندی یا چادر کوچکی<sup>۱</sup> برویشان می‌افراشته‌اند.

چنین پیداست که نخست چنان چادری بروی گردونه‌ای می‌افراشته‌اند و این ویژه توانگران می‌بوده. سپس زنان دیگر که بگردونه دسترسی نمی‌داشته‌اند آن چادر مانند یا چادر کوچک را خود بسر گرفته راه میرفته‌اند، و کم‌کم شکل آنرا دیگر گردانیده‌اند و از ماندگی بچادر بیرون برده‌اند. ولی نام چادر یا چادری همچنان بازمانده.

دوم این نهان داشتن زنان بنیادی خردمندانه نداشته و از آنجا برخاسته که پادشاهان و زورمندان و پولداران نمی‌خواستند نگاه کسی بروی زنان ایشان بیفتد. روشتر گویم: شوندی جز غیرت خشک و بیخردانه نداشته. بهر حال از سخن پلوتارخ هم پیداست که این شیوه نخست ویژه پولداران می‌بوده و سپس از آنان بدیگران رسیده. با اینحال بیگفتگوست که زنان روستایی و ایل نشین از آن رفتار دور می‌بوده‌اند. بلکه میتوان پنداشت که پیش از زمان اسلام در شهرها نیز روگیری زنان همگانی نبوده.



### ۳- روگیری از اسلام نیست.

یکی از دانسته‌های غلط در ایران آنست که روگیری زنان را از اسلام می‌شمارند. چنین می‌دانند که اسلام دستور داده زنها رو گیرند. در حالیکه چنین نیست. زنان مسلمان در زمان خود پیغمبر، و تا دیرگاهی پس از آن زمان رو گشاده می‌بودند.

شما از همه کتابهای فقهی یکی را پیدا نخواهید کرد که نوشته باشد زنها رو گیرند. در کتابهای فقهی نه تنها رو گرفتن را ننوشته‌اند، آشکاره نوشته‌اند که «باز بودن رو و دستهای زن جائز است».

شیخ مرتضی انصاری که یکی از مجتهدان بنام و بزرگ قرن گذشته بوده و کتابهای «رسائل» و «مکاسب» او را همه طلبه‌ها درس می‌خوانند، رساله‌ای در این باب نوشته که بچاپ هم رسیده. در آنجا دلایل یاد کرده که در زمان پیغمبر اسلام زنها رو گشاده می‌بودند.

۱- این واژه را در آذربایجان و برخی جاهای دیگر «چادری» می‌گویند (نه چادر) و راستش نیز همانست. از آنسوی در فارسی هاء در آخر واژه‌های فارسی (که نخست کاف می‌بوده) معنی‌های بسیار داشته که یکی از آنها «مانندگی» بوده، مثلاً: دهانه، زبانه، تیغه، چشمه، و بسیار مانند اینها. دیگری از آنها «کوچکی» بوده. مثلاً: دخترک، پسرک، شهرک. پس واژه چادری نیز یکی از این دو معنی تواند بود.

من این رساله را سی و چند سال پیش دیده‌ام و اکنون در دسترسم نیست. ولی سخنانش را بیاد می‌دارم. از جمله می‌نویسد:

روایتی هست که پیغمبر در حجه الوداع بشتری سوار شده و یکی از پسران عمویش عباس را (فضل) بترک خود سوار گردانیده بوده. یکی از زنان عرب بسر راه آمده و خواست چیزهایی را از پیغمبر بپرسد. پیغمبر شتر را نگهداشت و چون فضل با آنزن بهمدیگر نگاه می‌کردند، پیغمبر روی فضل بسوی دیگر برگردانیده چنین فرمود: «یکزن جوان با یکمرد جوان می‌ترسم شیطان بمیانشان درآید»<sup>۱</sup>.

شادروان شیخ انصاری می‌گوید: کسانی اینرا دلیل گرفته‌اند که زنها باید رو گیرند. در حالی که این روایت وارونه آنرا می‌رساند. زیرا از این روایت پیداست که آنزن رویش باز می‌بوده، و گرنه رفتار پیغمبر شوندی پیدا نمی‌کرد. باینمعنی اگر آنزن رویش باز نمی‌بوده جهت نداشت پیغمبر روی پسر عباس را برگرداند و آن سخن را فرماید. پس این روایت دلیل دیگر است که زنها در زمان پیغمبر رو نمی‌گرفته‌اند.

میدانم کسانی خواهند پرسید: پس روگیری بمیان زنهای مسلمان از کجا آمده؟.. از کی آغاز شده؟..

در پاسخ این پرسش باید گفت که مسلمانان چون کشور ایران را بگشادند و با ایرانیان آمیزش پیدا کردند بسیاری از عاداتهای ایرانی را از ایشان گرفتند. راست است که عربها چیره درآمده و ایرانیان زیردست ایشان گردیده بودند. لیکن عربها مردمان بیابانی می‌بودند و از زندگانی جز شکل بسیار ساده آن را نمی‌شناختند. چون با ایرانیان روبرو شدند تمدن یا بهتر گوئیم: زندگانی آراسته ایرانیان را دیدند خیره ماندند و خواه ناخواه باین زندگانی گرایش پیدا کرده و خود را بدامن آن انداختند.

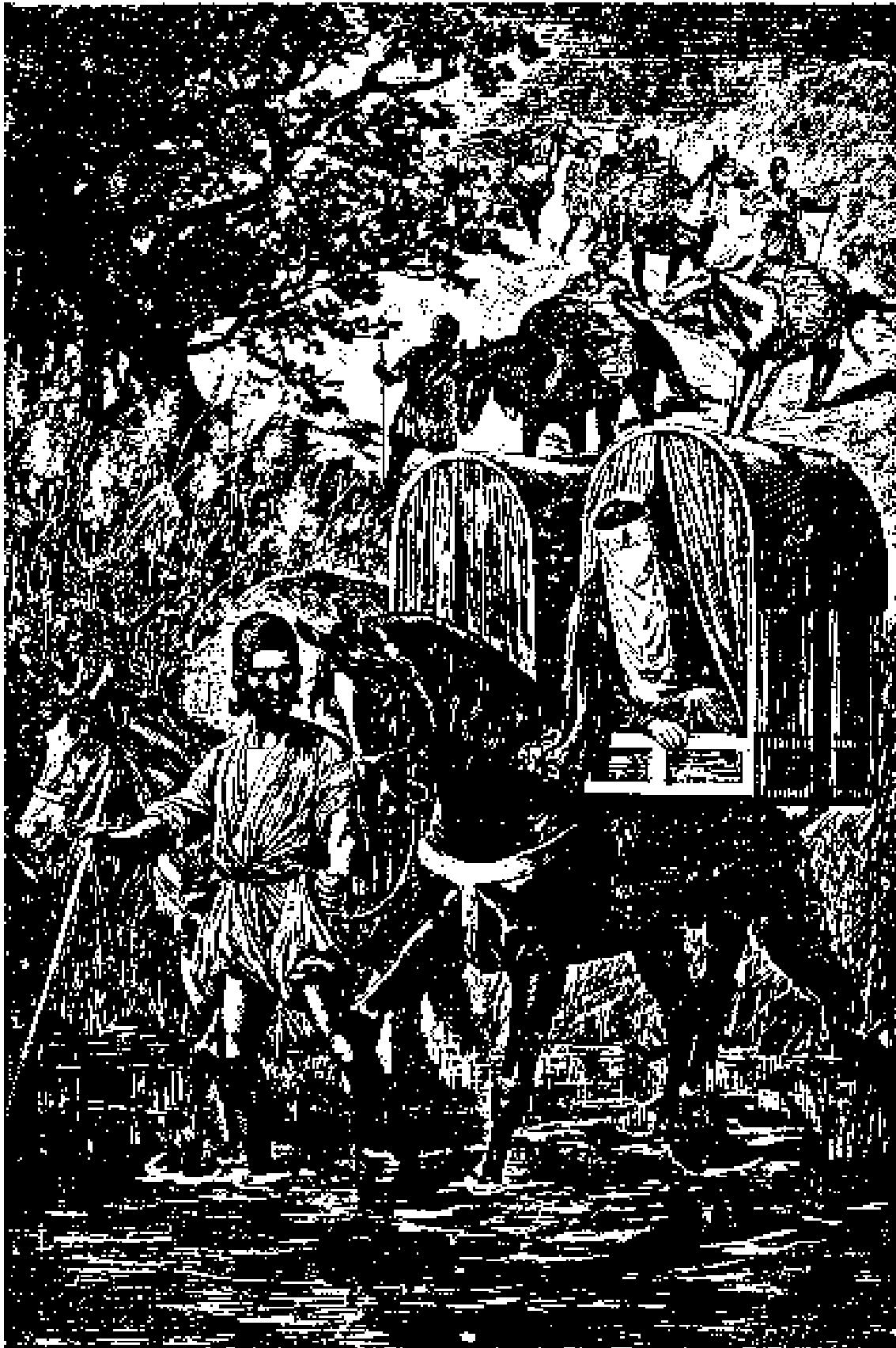
تمدن با آن زندگانی آراسته شهری که عربها در سایه اسلام پیدا کردند بیش از هر چیز رنگ زندگانی ایرانیان می‌داشت. بویژه در زمان خلافت عباسیان که از یکسو چون پایتخت خود را ببغداد آورده بمیان ایرانیان درآمدند و از یکسو بیشتر وزیران و پیرامونیان خود را از ایرانیان گرفتند - اینها نتیجه‌اش آن بود که عربها بسیاری از عاداتهای ایرانیان را که یکی از آنها چادر بسر کردن و رو پوشانیدن زنان می‌بوده یاد گرفتند.

بویژه که تا آنزمان زندگانی این عربها از سادگی بیرون آمده و از جمله هر یکی از آنها گذشته از زندهای عقدی که تا چهار توانستندی گرفت، دارای کنیزان خوبروی بسیار می‌بودند که از ترکستان و گرجستان و بلغار و دیگر جا برایشان آورده شده بودند.

اینزنان که در حرمخانه بیکار زیسته خوش می‌خوردند و خوش می‌خوابیدند و کاری جز خودآرایی نمی‌داشتند بسیار بجا می‌بود که خود را از مردان بیگانه نماندند و رویشان بپوشانند. دیگر آنزندهای ساده زمانهای پیش که رو گرفتن و نگرفتنشان چندان جدایی نداشتی نمانده بودند.

۱- ان امراه خثعمیه جائت الی رسول الله فی حجه الوداع نستغیه و کان الفضل بن العباس ردیف رسول الله فاخذ ینظر الیها و تنظر الیه فضرب رسول الله وجه الفضل عنها و قال رجل شاب و امراه شابه اخاف ان یدخل الشیطان بینهما.





زن ایرانی که با چادر و روئند بسفر می‌رود (بکربلا می‌رود)

از اینرو بود که عادت روگیری زنان بزودی در میان عربها نیز رواج گرفت و کم کم مسلمانان دیگر نیز پیروی کردند. بلکه میتوان گفت چون عربها آنها را از ایرانیان گرفته رواج دادند و بدینسان رنگ دین بخود پذیرفت، دامنه آن در ایران نیز پهناورتر گردید و بسیاری از خاندانهای کمچیز شهری که پیش از آن رو نگرفتندی این بار به رو گرفتن برخاستند.

با آنحال این عادت، همگانی نتوانست شد و چون جز نتیجه خوشگذرانی و مفتخوری نمی بود، زنان ساده روستایی و زنان رنجبر ایلها آنها نپذیرفتند. اینان نه نیاز به نهفتن خودشان داشتند، و نه زندگانشان راه بچنان کاری می داد. از اینرو چنانکه می دانیم تا اینزمان ما رو گرفتن ویژه شهرها می بود. در دیهها و در میان ایلها کسی نشانی از آن نمی توانست یافت.

کسانی می گویند: آیا در قرآن دستوری درباره رو گرفتن زنان نیست؟..

می گویم: هیچ نیست. در قرآن این هست که زنان بمردان و مردان بزنان نگاه نکنند، که اگر این دلیل رو گرفتن باشد باید مردها نیز رو گیرند. این هم هست که زنان آرایشهای خود را جز بشوهران خود نشان ندهند. این هم هست که مردان بیگانه سرزده باطاق زنان درنیابند، در قرآن اینها هست و رو گرفتن هیچ نیست.

می گویند: پس ملایان چه می گویند؟!.. پس این ایستادگی را چرا می کنند؟!..

می گویم: مگر شما ملایان را نمی شناسید؟!.. آنان دسته ای هستند که در این کشور مفت می خورند و کاریکه از دستشان بر می آید ایستادگی در برابر پیشرفت توده است. هر گامی که مردم بسوی بهتری بردارند اینان با آن دشمنند که تا توانند ایستادگی خواهند کرد و سپس رها کرده فراموش خواهند گردانید. مگر با مشروطه همین رفتار را نکردند و آن خونریزیها را بمیان نیاوردند؟!.. مگر با دبستانها که برپا شده بود سالیان دراز دشمنی نمودند؟!.. مگر با ثبت اسناد و دفترهای رسمی بکشاکش پرداختند؟!.. مگر با یکسانی رخت و کلاه این رفتار را نمودند و مایه خونریزی نگردیدند؟!.. این ملایان سالیان دراز با دبستانها دشمنی نشان می دادند و بچهها را «تکفیر» می کردند. ولی اکنون خودشان دختران و پسران خود را بدبستان می فرستند و بیکبار فراموش کرده اند. درباره رو گرفتن نیز در حالی که آن ایستادگی را می نمایند، زنها و دخترهای خودشان روباز و بی چادرند. بلکه بسیاری از آنها بی جوراب نیز می باشند. آن مجتهد بزرگ را که از آذربایجان بتهران آمده همه می شناسند که دختران و نوادگانش از شیکترین زنان روباز تهران می باشند و جوراب نیز پیا نمی کنند.

این مردم آزاری ملایان از آنجا برخاسته که یک کار «مشروعی» در زندگانی توده ای نمی دارند. نه بافنده اند، نه ریسنده اند، نه سازنده اند، نه کارنده اند، نه دوزنده اند، نه می خردند و نه می فروشند. یک جمله بگویم: هیچکاره اند. قانونها نیز جایی برای ایشان در میان توده باز نکرده و کاری بآنان نداده. خودشان می گویند: «پیشوایان دینیم و بمردم دین می آموزیم». ولی اینهم دروغست. زیرا چیزهایی را که آنان می آموزند مردم خودشان از پیش می دانستند. اینست چون کاری نمی دارند و بیکار هم نمی توانند نشست بمردم آزاری می پردازند!..

داستان ملایان با توده بدبخت ایران داستان آنمرد بی چیز «نایب حسین» نامست که چون پیر و ناتوان شده بود، بزنش نان و رخت نمی توانست داد و مهربانی نمی توانست کرد. ولی هر چند روز یکبار کتکش می زد و دشنامش می داد. این کار را می کرد تا نگویند بیکبار زنش را فراموش کرده و بخود واگزارده.

ملایان نیز این مردم آزاریها را می کنند تا دانسته شود که هستند و بیکبار فراموش نگردند. قرآن و اسلام نیز دستاویزی در دست ایشان است. شگفت از شماست که آنرا تاکنون نشناخته اید و بسخنانشان ارج می گزارید و دنبال می کنید.

شنیدنیست که چندی پیش می بینم در آن روزنامه ملایان، آخوندی گفتار نوشته و دلیل آورده که «عقیله کبری جناب زینب سلام الله علیها» در مجلس یزید خطبه خوانده بیزید پرخاش کرده که ما را از پرده بیرون آوردی و زنان خودت در پرده می باشند. این را دلیل آورده که زنان ایران باید رو گیرند. یکی پرسد: آخوندک مگر «عقیله کبری» تندنویس همراه داشته که آن خطبه بسیار دراز او را واژه واژه برشته نوشتن کشیده و برای هزار سال دیگر نگه داشته؟!..

آخوندک نمی داند که این چیزها که در کتابهای روضه خوانیست ده یکش راست نیست. نمی داند ما اگر بخواهیم بآن کتابها ارج گزاریم و نوشته های آنها را راست شماریم باید باور کنیم که سری بریده در بالای نیزه با آواز بلند قرآن می خوانده - قرآن می خوانده و مردم نیز شنیده و بچنان کار شگفتی هیچ پروایی نمی کرده اند. باید باور کنیم که «فضه خواتون سلام الله علیها» معجزه داشته که رفته آن شیر را برای نگهداری «جنازه شهدا» آورده است. در آنجا از پیغمبر اسلام معجزه می طلبیده اند و با آن جایگاه برانگیختگی ناتوانی می نموده و می گفته: «من یکتن آدمی همچون شمایم و فرستاده خدایم». در اینجا کنیز دختر دخترش معجزه می نمود و بشیر درنده دستور می داد. اینست نمونه نادانیه. گذشته از اینها مگر کسی جلو روگیری «عقیله کبری» را گرفته بوده؟!.. مگر یزید دستور داده بوده که او رو نگیرد؟!.. نادان بیچاره «پرده داری» را جز بمعنی رو گرفتن نمی شناسد!

☆☆☆

#### ۴ - روگیری چرا باید نباشد؟..

شاید کسانی خواهند گفت: رو گرفتن زنان چه زیان دارد؟!.. اگر زنی خواست روی خود را از مردان بیگانه بپوشاند چه نکوهش باو هست؟!.. این چه پافشاریست که کسانی در این باره می کنند؟!.. می گویم: تنها رو گرفتن یا پوشانیدن رو در خور ارج چندان نیست. گفتگو نیز بر سر آن نمی باشد. گفتگو بر سر آنست که بدستاویز همان رو گرفتن و خود را پوشانیدن، زنان از توده بیرون افتاده بودند، بدستاویز همان رو گرفتن بانجمنها نمی آمدند، از پیشآمدهای کشور و توده بیکبار ناآگاه می ماندند، از دانستنیها پاک بی بهره می بودند. در این کشور می زیستند و کمترین دلبستگی بآن نمی داشتند و نمی توانستند داشت. آنچه در ایران می بود اینها می بود. کوشش ما نیز در برداشتن اینها بوده است و می باشد. اگر تنها رو گرفتن بودی جای چندان اندوه نبود.

زنهای روگیر ایران (که هنوز نمونه‌های آنها فراوانست) در خانه می‌نشیند و پس از کارهای بچه داری و خانه‌داری یا پبای منبر آن ملا و این ملا میرفتند و مغزهای خود را با گفته‌های پوچ آنان می‌آگندند، و یا در روضه خوانیها نشسته بسرگذشت سکینه و ربابه دل می‌سوزانیدند و سینه می‌کوفتند، و یا بخانه فلان جادوگر و دعانویس رفته گره‌های زندگانی را با دست آنان می‌گشادند. پیره‌زنان نیز پزشک می‌بودند و بهر دردی شناخته ناشناخته دارویی یاد می‌کردند. این می‌بود حال زنان. مردان نیز آنان را «کوتاه خرد» (ناقص العقل) شناخته بسیار بی‌ارج می‌شماردند. گفتگوی ما از اینهاست نه تنها از رو گرفتن و نگرفتن.

ما می‌گوییم: زنان از مردم این کشورند. در این کشور زندگی می‌کنند. یک نیم مردم زنهایند. باید معنی زندگی و راه آنرا بدانند. از جهان و پیشآمدهای آن آگاه باشند. در راه نگهداری کشور و آبادی توده با مردان همگامی نمایند. در روزهای سخت بکار خورند.

ما دیدیم در این چند سال که در میانه دولتها جنگ می‌رفت برای توده روس و انگلیس و بلژیک و هلند و دیگر توده‌ها روزهای سخت پیش آمد، و در همه جا زنان با مردان همگام و همدوش گردیدند. در انگلستان زنها بسیاری از کارها را بگردن گرفتند که مردان فرصت داشته بمیدانهای جنگ شتابند. در روسستان زنها و دخترها رخت سربازی پوشیده بمیدان جنگ شتافتند. در هوانوردی و دیگر کارهای جنگی از مردان پس نماندند.

راستست که زنها برای سربازی و هوانوردی و جنگجویی آفریده نشده‌اند و ما در این باره سخن خواهیم راند. لیکن در روزهای سخت زنها هم باید بهرگونه کوشش و جانفشانی آماده باشند و از سربازی و جنگجویی نیز بازایستند. من می‌پرسم: آیا از زنان روگیر و خانه نشین - یا بهتر گوییم از زنان بیکاره و ناآگاه - که اکنون نیز در ایران فراوانند چنین کارهایی را چشم توانداشت؟!.. زنهاییکه هیچ نمی‌دانند کشور چیست، توده چه می‌باشد، جنگ از کجا پیدا شده. زنهاییکه برای ایمنی از گزند و آسیب راهی جز نذر حضرت عباس و نماز فاطمه زهرا نمی‌شناسند؟!..

باز می‌پرسم: آیا از آن زنان، با آن چادر و چاقچور و روبند و با آن رمیدگی از مردان، در پیشآمدهای ناگهانی کاری ساخته توانستی بود؟!.. نه آنست که تا چاقچور و چادر پوشیدندی و روبند زدندی، شدنی شده بودی؟!.. نه آنست که با آن بند و بست هیچ کاری نتوانستندی؟!..

در زمینه روگیری بهتر است شما زنان روگیر شهری را با زنهای روباز روستایی بسنجش گزارید. بیگفتگوست که شهر همیشه به ده برتری دارد و شهریان باید بهتر و ارجدارتر از روستاییان باشند. لیکن درباره زنان وارونه این بوده و بیگمان زنهای روستایی بهتر و برتر از زنهای شهری می‌بودند. زیرا زنهای روستایی با مردان خود همدست می‌باشند و از سود و زیان و از چگونگی کار شوهران خود آگاه بوده دلسوزی و دلبستگی نشان می‌دهند. لیکن زنان روگیر شهر از این اندازه شایستگی نیز بی‌بهره می‌بودند.

اکنون که این سطرها را می‌نویسم کتاب توردومند در جلو رویم باز و در آن تصویر زنی پدیدار است. زنی که با سبی سوار است و چند تن تفنگچی را پشت سر خود انداخته. این زن که بنام «قره فاطمه» شناخته شده و در کتابها جا برای خود باز کرده صد سال پیش در کردستان می‌زیسته و رییس یک تیره از کردان می‌بوده. در آن زمان جنگهایی میانه دولت روس با عثمانی می‌رفته. در یکی از آنها که روسها ارضروم را بمحاصره گرفته بودند این شیره زن نیز با سه

چهار تن از پیروان خود آمده بعثمانیان یاری می کرد و در جنگ دلیرها می نمود. شبی روسها نیرنگ بکار برده دسته ای از کردان و ترکان را کشته سنگری را از دست آنان بیرون می آورند. این پیشآمد بقره فاطمه گران افتاده فردا بشهر رفته گروه انبوهی از مردان و زنان را با خود همدست گردانیده و همه ایشان تفنگ نمی داشتند، بسیاری تبر یا شمشیر یا ساتور بدست می گیرند و قرا فاطمه جلو افتاده بروسها می تازند و در سایه جنگ بسیار خونینی دوباره سنگر را بدست می آورند.

در نتیجه این مردانگی و جانفشانی نام قرا فاطمه بزبانها می افتد که سلطان عثمانی او را باستامبول خواسته نوازشها می نماید.

شما بیندیشید آیا مانده چنین دلیری و جانفشانی از زنان روگیر توانستی بود؟!.. آیا زنانی با چادر و چاقچور بچنان کاری توانستندی برخاست؟!..

فسوسا در ایران مشروطه برخاست و سراسر کشور را بتکان آورد و از زنان کمترین جنبشی پدیدار نگردید و خود نتوانستی گردید. زنهایی که هیچ نمی دانستند کشور چیست، مشروطه چه می باشد، و هیچ نمی خواستند بدانند - چه جنبشی از آنان پدیدار توانستی بود. بیچاره آزادیخواهان بسیار آرزومند می بودند که در آن تکان از زنان نیز نامی در میان باشد و یکی دوبار نمایشهای زورکی و ساختگی پدید آوردند. ولی از آنها چه سودی خواستی بود؟!..

جای هیچ گفتگو نیست که زنهای روگیر ایران از توده بیرون می بودند و این بسیار بیجا می بود که ما آنها را از مردم این کشور شماریم و برای روزهای دشواری و گرفتاری به کمکی از آنان امید بندیم. بگفته رضاشاه تنها در هنگام «بسیج خواربار» می بود که ما می بایست زنها را نیز بشمار آوریم.

پس از همه اینها ما از هواداران روگیری می پرسیم: روگیری زنان برای چیست؟!.. شما چسودی از آن چشم می دارید؟!.. شما از ما می پرسید: «چرا باید زنها رو نگیرند؟!..». ما نیز می پرسیم: چرا باید رو بگیرند؟!.. اگر این برای آنست که مردان بیگانه بزنان راه نیابند و آنها از لغزش ایمن باشند، این نتیجه از آن نتواند بود. چادر و چاقچور و روبند چنین سودی نتواند داد.

ما فراموش نکرده ایم که پیش از آنکه در ایران چادر و پیچه برافتد، بدکاری در میان زنان و مردان کمتر نمی بود. فراموش نکرده ایم که در روستاها که زنها روگشاده می بودند چنین بدیها نتوانستی بود. ولی در شهرها که زنها روبسته می بودند با فراوانی توانستی بود.

آنگاه در ایران چون چادر و پیچه برافتاد دیده شد که زنان بدکاره کمتر گردیدند. زیرا بسیاری از آنان کسان و خویشان می داشتند که آنچه را که در زیر چادر توانستندی کرد، در روبازی نتوانستندی کرد. اینها چیزهاییست که همه می دانند و جای گفتگو نیست.



قره فاطمه

(بیکره از توردومند برداشته شده)

## ۵ - پرده‌داری که زنان را باید بود.

کسانی خواهند گفت: پس چه باید کرد؟!.. آیا زنان باید بیکبار آزاد باشند؟!.. می‌گویم زنان بیکبار آزاد نتوانند بود. بیکبار آزاد بودن زنان بزبان خود آنهاست، بزبان مردهاست، بزبان توده‌است.

زنها بایستی بدو چیز پابستگی نمایند:

یکی آنکه بکوچه و خیابان، و همچنین بانجمنها و بزمها، بی آرایش و ساده درآیند. آرایش و خودنمایی را بخانه و برای شوهران خود نگه دارند.

دیگری آنکه با مردان بیگانه آزادانه در نیامیزند و به بزمها جز همراه شوهران و خویشان نزدیک خود نروند. آن پرده‌داری که زنان را باید بود اینهاست. اینهاست که زنان را از لغزش و از فریب و نیرنگ مردان نگاه تواند داشت.

زنی که بکوچه و خیابان با آرایش می‌آید، آن معنایش نگاه مردان را بسوی خود کشیدنست. اگر این نیست پس چیست؟!.. چنین زنی چه شگفتست که خود بلغزد و دیگران را نیز بلغزاند؟!..

زنیکه آزادانه با مردان در می‌آمیزد بدشواری خواهد توانست خود را نگه دارد، بدشواری خواهد توانست فریب مردان را نخورد. چیزست بسیار آزموده: زن از بازار آمیزش آزادانه سرمایه باخته بیرون آید. آمیزش آزادانه زنرا لغزشگاهست که خود بلغزد و دیگران را نیز بلغزاند.

زنهای ایران دو چیز بد را از اروپا یاد می‌گیرند: یکی آراسته بمیان مردان درآمدن و شیکترین رختهای خود را برای کوچه و خیابان نگاه داشتن، دیگری با مردان آزادانه درآمیختن و بزمها خودسرانه رفتن. اینها هر دو غلطست. هر دو بزبان خود زنهاست.

بانوان ایران باید بدانند که زن در اروپا ارجمند نیست. اروپاییان زنرا گرمی نمی‌دارند. باید فریب آن سخنانیکه در روزنامه‌هاست نخورند. اروپاییان در بسیار چیزها گمراهند و یکی هم داستان زنهاست. بیشتر اروپاییان زنها را افزاری برای خوشگذرانی و کامگزاری مردان شناخته‌اند و بیش از این معنایی بزنان نمی‌دهند. اینست آنها را بزمها می‌کشاند، پرده‌هاشان می‌درند، از جایگاه خود پایین می‌آورند.

در همان اروپا ملیونها زنها بیشوهرند. ملیونها دختران بی‌نگهبان درمانده‌اند. ما داستانهایی می‌خوانیم که فلان جوان رومانی سیصد دختر را فریب داده، بهمان آدمکش فرانسه‌ای دویست زن را بزنی گرفته و کشته. اینها نمونه‌هاییست که چگونه زن در اروپا بی‌ارج و زیر پا ریخته می‌باشد.

شما نمونه زندگانی اروپایی را در ایران می‌دارید. جوانان درس خوانده این چیزها را از اروپاییان نیک یاد گرفته‌اند و در این بدیها پیرو اروپاییانند. شما می‌بینید که کمتر یکی از ایشان در پی آنست که دختری را بگیرد و او را ارجمند و گرمی نگاه دارد. نود درصد ایشان در پی آنند که دخترانرا فریب دهند و بنام «عشق» و دلدادگی بدام اندازند و پس از کامگزاریها ره‌هاشان کنند. آنهمه رمان نویسیها و پیش نویسیها و گفتارنویسیها و هواداری از زنها نشان‌دادنها جز برای این نیست.

شاعران ایران که واژه «عشق» را یاد گرفته معنایی برایش نشناخته بودند، اینجوانان و مردان معنای آنرا نیک شناخته‌اند و نیک بکار می‌بندند.

اینهمه هواداریها که با زبان از زنها می‌کنند شما از یکی پرسید: «پس چرا زن نمی‌گیری؟»، آهنگام خواهی دید آقا فیلسوف شد و چنین پاسخ داد: «مگر زن گرفتن آسانست؟!.. تا من زندگانیم را مرتب نکنم و خانه‌ای از خود نداشته باشم چرا باید دختر مردم را بیاورم و بدبخت گردانم!..». خواهی دید بگفته تهرانیها چیزی هم طلبکار در آمد.

اگر عشق‌بازی با دختران دبیرستانها و رقص با زنان در کافه‌ها نبودی آنگاه دانسته شدی که پا بستگی آقا بفلسفه خود تا چه اندازه است. آنگاه دیده شدی که همه اینها فراموش گردیده آقا در پی زنیست که بگیرد و بخانه آورد و نگاهدارد.

بانوان باید بدانند که آزادی زنان و آمیزش‌های خودسرانه آنان با مردان که شیوه زندگانی اروپاییست، پیش از همه و بیش از همه، زیانش بخود زنانست. این خود زیان ایشانست که مردان زن نگیرند و زنان بی‌شوهر مانند و سختیها بینند. چنانکه زنهای اروپا می‌بینند.

آری در آن شیوه اروپایی راه هوسبازی بروی زنها باز است. یکن اگر در پی هوسبازی و کامگزاری باشد میدانش گشاده است. ولی زندگانی همه‌اش هوسبازی نیست. تنها با هوسبازی بجایی نتوان رسید. زندگانی به خانواده داری نیازمند است. در زندگانی خوشیهای بسیاری هست که جز از راه رفتار خردمندانه بدست نتواند آمد. از خوشیهای زندگانیت که زن دارای بچگانی باشد و بی‌روردن آنها پردازد، و چون بزرگ شدند دختران را بشوهر دهد و برای پسران زن گیرد و دارای دامادها و عروسها گردد. این یکی از بهترین خوشیهاست که زن نیکنام زید و چون بهنگام سالخوردگی رسید از همه فرزندان و خویشان پاسداری و ارجشناسی بیند. زنی که در پی هوسها باشد از این خوشیها بی‌بهره خواهد گردید و چه بسا که یک نیم بیشتر زندگی را با پشیمانی و شرمندگی بسر خواهد برد.

سخن کوتاه می‌کنم: ایندسته نواندیشان که می‌خواهند زنان را بزندگان اروپایی کشانند و برایشان بزمهای بال و رقص پدید می‌آورند و دختران ساده دل را دنبال کرده آنها را براه عشق‌بازی می‌کشانند، در دشمنی و بدخواهی با زنان، از آن آخوندهای تیره مغز که هواداری از روگیری و خانه نشینی زنان می‌نمودند، چندان کمی نمی‌دارند، بلکه گاهی با ایشان در یک پایه‌اند.

این داستان نیک روشن خواهد شد هنگامیکه ما بخوایم زنان سیه روز بدکاره را که از توده رانده شده‌اند دنبال کنیم و بداستان هریکی رسیدگی نماییم که بیگمان خواهیم دید که چنانکه یکدسته از آنان بگیر میرزا کاظمها و میرزا عنایتها و شیخ حسینها افتاده‌اند که بنام «صیغه ده روزه» سرمایه‌شان از دستشان گرفته و رها کرده‌اند و آن بدبختان از چشم بستگی و درماندگی راه بجایی نداشته و بآن کار سیاه افتاده‌اند، یکدسته نیز قربانی آمیزش‌های آزادانه و عشق‌بازی ساده دلانه گردیده‌اند و انجام کارشان بسیاهی کشیده.